

پتال جامع علوم انسانی

بخش رجال

مسئول: ابوالفضل شکوری

آئین جرح و تعدیل رجال تاریخ

قسمت دوم: ادله جرح و تعدیل رجال

در شماره پیشین فصلنامه با تعریف اصطلاح «جرح و تعدیل» از دیدگاه عرفی، عقلی و شرعی آشنا شدیم. چنانکه ضمن آن با مطرح نمودن بحثی تحت عنوان «حدود مجاز و مشروع جرح و تعدیل»، میزان آزادی و میدان عمل مورخان و شرح حال نویسان در مقام جرح و تعدیل رجال تاریخ را مشخص گردانیده، و شرایط و اوصاف لازم برای کسب شایستگی به منظور تاریخنگاری و زندگینامه نویسی توأم با اظهار نظر و جرح و تعدیل را به طور دسته بندی شده، یادآوری کردیم.

اینک در ادامه آن مباحث، بحث مستقل دیگری از مباحث مربوط به آئین جرح و تعدیل را مطرح ساخته و طی آن مجموع ادله ای را که هر مورخ و شرح حال نویس، به استناد آنها می تواند رجال را توثیق و تعدیل و یا جرح و تکذیب نماید، یعنی اظهار نظر مثبت و یا منفی درباره آنان انجام بدهد؛ مورد بررسی و گفتگو قرار می دهیم.

برای رسیدن به این مقصود، نخست بحثی داریم درباره تبیین و مفهوم یابی واژه «دلیل» و جمع آن «ادله» که بر پایه این بحث، مفهوم و تعریف «ادله» از دیدگاه رجال شناسی به دست می آید، و سپس می پردازیم به ارائه انواع ادله ای که در جرح و تعدیل رجال تاریخ قابل استدلال و استناد می باشند و هرگونه جرح و تعدیلی در خارج از آن چارچوب، فاقد اعتبار شمرده می شود.



اس مفهوم دلیل در رجال‌شناسی

«دلیل» در اصطلاح به چیزی گفته می‌شود که به‌استناد آن بتوان دربارهٔ يك موضوع، حادثه، جریان و یا شخص معین، اظهار نظر منفی و یا مثبت کرد؛ مثلاً يك قاضی دادگاه برای اثبات اتهام قتل، سرقت و... يك متهم، نیاز به عده‌ای گواه، سند، قرائن و غیره دارد تا با استناد به آنها بزه مورد نظر را اثبات و یا رد نماید. مجموع اینها «ادلهٔ قتل، سرقت و...» به‌شمار می‌آیند، که مستند قاضی در آراء صادره می‌باشند. این مسئله مورد تصدیق مذهب، علم حقوق و عرف عقلاء می‌باشد.

چنانکه برای به‌دست آوردن احکام اسلام، اصول و فروع و دیدگاههای آن، و خلاصه برای منسوب ساختن يك حکم و مسئله به‌دین اسلام، لازم است به «منابع ویژه‌ای» که اصطلاحاً «ادلهٔ اربعه» نامیده می‌شوند و عبارتند از قرآن، سنت، اجماع و عقل، مراجعه و استناد شود. هر حکم شرعی منسوب به اسلام، در صورتی که مستند به یکی از این «ادلهٔ چهارگانه» نباشد، ارزش ندارد.^۱ بنابراین، هم از دیدگاه عرف عقلا و هم از دیدگاه شرع مقدس، اثبات و رد هر چیزی نیازمند مدارک و دلیلهای ویژه‌ای است که مجموع آنها ادلهٔ آن‌نامیده می‌شوند. و دلیل هر چیزی نیز هم سنخ و متناسب با آن می‌باشد.

در معارف گوناگون بشری، «دلیل»ها را به دو نوع «دلیل عقلی» و «دلیل نقلی» تقسیم می‌کنند. حتی در علم عقاید و دانش کلام نیز مسئله از همین قرار است. «دلیل عقلی» مجموعهٔ ادلهٔ مورد قبول عقل و پذیرفته‌های مشترك عقلای عالم را دربر می‌گیرد، و بیشتر جنبهٔ وجدانی و ادراک درونی انسان شمول دارد، همهٔ افراد بشر و فرزندان آدم به‌طور مستقل و خارج از تقیه‌های مسلکی و تبعدهای

عقیدتی خاص خود، آن را می‌فهمند.

برای اثبات و یا رد هر موضوع و مسئله‌ای، یا باید دلیل وجدانی و عقلی وجود داشته باشد، و یا دلیل نقلی. البته واژه «نقل» و «نقلی» شمول و عمومیت زیادی دارد؛ هم منقولات، روایات و گزارشهای عرفی خارج از چارچوب عقاید و تعبد‌های بخصوص را دربر می‌گیرد و هم روایات و گزارشهای همپيوند با عقاید را شامل می‌شود. اعم از اینکه اینها به اصطلاح روایات و خبرهای واحد (یعنی با زنجیره سند معدود و کمتری) باشند، و یا اینکه روایات و اخبار متواتر که از نظر عرف و عقلا سند و صحت انتساب آنها خدشه‌پذیر نمی‌باشد، و جزء مسلمات عرضیه به‌شمار می‌آید.

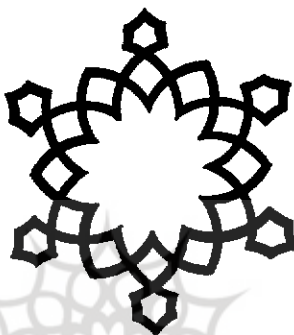
روی این اصل «دلیل نقلی» در رجال‌شناسی همه روایات و انواع گزارشهای قضائی و تاریخی قابل اعتماد و همه احادیث و اخبار معتبره پیامبران و ائمه معصومین (ع) و نیز آیات شریفه قرآن مجید را دربر می‌گیرد؛ با این تفاوت که برخی از این «ادله نقلی» مانند قرآن مجید، متواتر و غیر قابل تردید هستند؛ و برخی دیگر مانند احادیث غیر متواتر و نیز روایات تاریخی و آراء قضائی نقل شده و کم و کیف صدور، سندیت و دلالتشان نیازمند برخی بررسیها و قرائن پیوستی می‌باشند. در هر صورت «ادله نقلی» در اصطلاح عرف و شرع مقدس دربردارنده مجموعه این موارد و مصادیق یاد شده می‌باشد. و در موضوعات و مسائل مختلف از این موارد برای رد و اثبات قضایا «دلیل» آورده می‌شود.

«رجال‌شناسی» نیز از جمله معارف و علمی است که اثبات و یا رد مسائل و قضایای آن نیازمند «دلیل»‌های ویژه خود می‌باشد، که یا باید از موارد دلیل عقلی به‌شمار بیاید و یا از موارد «دلیل نقلی»، و هیچ قضیه و مسئله‌ای را بدون در نظر گرفتن این ادله، درباره رجال تاریخ رد و اثبات نمی‌توان کرد. به‌ویژه جرح و تعدیل رجال که باید مستند به مدارك و دلیلهای ویژه‌ای از میان ادله عقلی و نقلی معتبر باشد؛ به‌دلیل اینکه، مسائل اساسی و محوری آن عبارت است از «تضعیف، تضییق، نفی اعتبار و جرح اشخاص» یا «تأیید، توثیق، اثبات اعتبار و تعدیل» آنان. در فرض اول، افراد «اعتبار» سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و معنوی خود را از دست می‌دهند، و در فرض دوم، اعتبار و ارزشمندی به‌دست می‌آورند. بنابراین، همه این «از دست دادن» و «به‌دست آوردن» باید مستند به «دلیلی» معین و شناخته شده باشند، تا هیچ فرد مغرض و فرصت‌طلبی نتواند با حیثیت رجال تاریخ بازی کرده، و با جرح و تعدیل‌های غیر مستدل و ناروا، محتوای زندگینامه رجال و تاریخ جوامع را تحریف کند.

روی این اصل است که گفتیم همه جرح و تعدیلها باید تابع ادله شناخته‌شده باشند، و هرگونه جرح و تعدیل غیر مستند به ادله مورد قبول عقل و شرع، فاقد اعتبار علمی می‌باشد، و از حجیت و اعتبار ساقط است. تعیین و تثبیت پاکدامنی و «بهنمنشی» رجال صرفاً براساس استناد به ادله ویژه آنها امکان‌پذیر و قابل قبول است. همانگونه که نسبت دادن هر نوع بدمنشی و بیماریهای شخصیتی به رجال، بدون استناد به ادله متعین در رجال‌شناسی، فاقد اعتبار می‌باشد. لذا شناختن

دقیق و تفصیلی ادله جرح و تعدیل رجال، در میان مجموع موضوعات مربوط به آئین جرح و تعدیل از تقدم و اولویت ویژه‌ای برخوردار است. و هر فرد رجال-شناس و زندگینامه‌نویس و مورخی، باید آنها را به‌عنوان اصول نظری مربوط به موضوع کارشان مورد بررسی و مطالعه قرار بدهند.

در هر صورت، تا اینجا کلمه دلیل و ادله از نظر رجال‌شناسی مورد کنکاش و مفهوم‌یابی قرار گرفت، و اجمالاً مقصود از آن تبیین گردید. و اکنون نوبت پرداختن به بیان انواع مختلف دلیل‌های نقلی و عقلی در رجال‌شناسی فرا رسیده است. لذا با یادآوری حوصله‌ای که لازمه دقت در این قبیل مسائل می‌باشد، خوانندگان را به مطالعه آن دعوت می‌کنیم.



۲- انواع ادله جرح و تعدیل در رجال‌شناسی

ما با مطالعه در منابع و متون شرعی و سیر و بررسی در کتابهای تاریخ و تراجم، و تعمق و تدبیر در عرف مردم، چند محور مشخص را به‌عنوان ادله‌ای که می‌توانند در تاریخنگاری و زندگینامه‌نویسی، دلیل جرح و تعدیل رجال تاریخ و مستند اظهارنظر صاحب‌نظران در مورد آنان گردند، یافته و به‌صورت مدون درآورده‌ایم، و مجموع آنها را در اینجا تحت عنوان «انواع ادله جرح و تعدیل در رجال‌شناسی، ارائه می‌دهیم.

البته امکان دارد کسانی با مطالعه و ژرف‌اندیشی بیشتر در منابع، موازین و احکام شریعت مقدسه اسلام، و کندوکاو و تعمق گسترده‌تر و افزون‌تر در منابع تاریخی، معارف بشری و عرف عقا، در زمینه ادله جرح و تعدیل رجال تاریخ به دلیل و یا ادله نقلی و عقلی معتبر دیگری - به‌جز آنچه که ما دست یافته‌ایم - نیز دسترسی پیدا کنند. لکن در هر صورت آنچه که ما توانسته‌ایم در این مقطع به‌دست بیاوریم، بیش از آنچه که در اینجا ارائه می‌شود، نبوده است. اکنون با اذعان به اینکه همین موارد یافته شده و مدون را نیز، در قالبی بهتر از این می‌شود ریخت،

مجموع ادله جرح و تعديل در رجال‌شناسی را تحت عناوين ذيل به خوانندگان محترم ارائه می‌دهيم:

۱. نص (از جمله ادله نقلی معتبر و شامل قرآن و روايات معتبر اسلامی).
۲. سند (مجموع مدارك و شواهد مكتوب، مصور و مضبوطی که در زمینه‌های مختلف، عرف به‌عنوان سند می‌پذیرد).
۳. شهرت و شیع.
۴. اجماع علماء و صلحاء مسلمین.
۵. اصول عملی.

و اینك هريك از این عناوين یاد شده را به‌طور جداگانه مورد بحث قرار می‌دهيم، تا معلوم شود به چه صورتی می‌توانند از ادله جرح و تعديل به‌شمار آیند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. «نص»:

منظور ما از «نص»، مجموع آیات قرآن مجید و روايات و احادیث اسلامی است که به‌طریق معتبر و قابل اعتماد به‌دست ما رسیده باشد. نص (قرآن و سنت) در رجال‌شناسی به‌عنوان يك «دلیل» استوار تلقی می‌شود، و در تضعیف، تضییق، تکفیر و بالاخره جرح رجال می‌توان از آن استفاده کرد. چنانکه در تأیید، توثیق و تعديل رجال، می‌توان از رهنمودهای فراوان قرآن و سنت بهره‌مند گردید.

«نصوص» جرح‌کننده و یا توثیق‌گر و تعديل‌کننده موجود در قرآن و سنت را می‌توان به‌دو دسته متمایز تقسیم‌بندی نمود. دسته‌ای از آنها در مقام جرح و یا توثیق و تعديل افراد معین و مشخص، در شرایط ویژه و معلوم هستند. مانند این آیه شریفه:

«تبت یداً ابی‌لهب و تب، ما اغنی عنه ماله و ما کسب»^۲.

یعنی: ابولهب نابود شود و دو دستش قطع گردد، مال و ثروتی (که برای مبارزه با اسلام) اندوخت، هیچ به کارش نیامد و از هلاک حتمی نجاتش نداد.»

در این آیه شریفه، شخص معینی با ذکر نام به دلیل کینه‌ورزی او نسبت به آرمانهای حق و توحید و عدالت، مورد نفرین و جرح قرار گرفته است که «ابولهب» نام دارد. در پایان همین سوره «همسر ابولهب» نیز با جمله «و امرئها حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد» به عنوان شریک جرم او، مورد جرح واقع شده است.

گاهی اشخاص معین با همین شیوه مورد توثیق و تعدیل واقع شده‌اند. مانند علی بن ابی طالب (ع)، فاطمه زهرا (ع)، حسین (ع) و فضه که مصادیق این آیه شریفه هستند:

«ان الابرار یشریون من کأس کان مزاجها کافوراً - یوفنون بالندر و یخافون یوماً کان مستطیراً، و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً. و...»^۳.

در احادیث نیز موارد زیادی وجود دارد که افراد معین مورد توجه و توثیق و یا مورد نفرین، لعن و جرح رسول خدا (ص) و یا ائمه معصومین قرار گرفته‌اند، که برای پرهیز از اطالۀ کلام آنها را در اینجا نمی‌آوریم.^۴

باید توجه داشته باشیم که این بخش از نصوص در جرح و تعدیل رجال تاریخ معاصر - که موضوع کار ما است - کارآئی ندارد، و روی همین اصل ما درباره این قبیل نصوص جارحه و یا معدله بحث نخواهیم کرد. مواردی نیز وجود دارد که «نصوص» به گونه اختصاصی درباره افراد معین وارد شده است، لکن در ضمن سبب و علت تعدیل و یا تجریح او، صریحاً و یا به تلویح مورد اشاره قرار گرفته است.

در این قبیل موارد با استفاده از شیوۀ «قیاس منصوص الملة»^۵ و «تعمیم» حکم آن بر موارد مصادیق مشابه، می‌توان از آن یک قاعده و ضابطۀ رجال‌شناسی فراگیر و عام ترتیب داد، که در همه جا به کار آید، و از جمله در مسئله جرح و تعدیل رجال تاریخ معاصر نیز مفید واقع شود.

بیشتر قواعد و فوائد و ضوابط علم رجال حدیث نیز، از رهگذر این قبیل «تصمیمات» به دست آمده است، هرچند که از نظر گستردگی بسیار محدود و ناقص بوده است.

مثلاً کسی به خاطر اعتقاد به «تفویض»، «تناسخ»، «جسمانیت خدا»، «وابستگی به دستگاه ظلمه»، «انکار نظام ولایت»، «عناد با اهل بیت پیامبر» و... «جرح» شده است. و یا به دلیل «استواری ایمان به نظام ولایت و امامت»، ورع و تقوا، و امثال اینها مورد توثیق و تعدیل قرار گرفته است. بدیهی است این موارد در رجال‌شناسی تاریخ معاصر می‌تواند کاملاً مفید واقع شود. چرا که اگر این معیارها را در مورد رجال معاصر نیز اعمال کنیم، همان کارآئی را دارد که در

مورد بازشناسی رجال در چندصد سال پیش داشته است.^۶

دسته دیگری از «نصوص جارحه و معدله» نیز در قرآن و سنت وجود دارد، که در مقام جرح و یا تعدیل فرد و شخص معینی نمی‌باشد؛ بلکه با بیان يك عده اوصاف و مشخصات کلی در صدد جرح و یا تعدیل و تأیید يك نوع «طرز تفکر»، «اندیشه»، «جریان اجتماعی سیاسی و فکری» و «عمل» و افراد پای‌بند و عامل به آنها می‌باشد. مانند تشریح و تبیین صفاتی همچون «ریا»، «ریاخواری»، «کذب»، «ظلم»، «فسق» و... و نیز اوصافی مثل «تقوای پیشگی»، «پای‌بندی به نماز و روزه»، «ایمان به غیب»، «جهاد در راه خدا» و امثال اینها. اینک برخی از نصوص قرآنی را که دارای خصوصیت یاد شده می‌باشند، برای نمونه، در اینجا می‌آوریم:

«شما مؤمنان مانند آن کسانی نباشید که در ظاهر برای جهاد و در باطن به منظور خودنمائی و ریا از دیار خود بیرون رفتند، و خلق را از راه خدا باز می‌دارند، آنان باید بترسند که علم خدا بر همه چیز محیط است»^۷.
«... وای بر آن نمازگزارانی که دل از یاد خدا غافل نگه دارند همانان که (اگر طاعتی کنند) به منظور خودنمائی و ریا می‌کنند»^۸. از علی (ع) نقل شده است:

هر عمل نیکی که به خاطر جلب رضایت خدا انجام نگیرد، زشتی ریا بر آن سایه افکنده، و نتیجه آن نیز پاداش زشت خواهد بود»^۹. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«آنان که ربا می‌خورند (در قیامت) بر نمی‌خیزند مگر به گونه کسی که شیطان به وسوسه و فریب خود او را مریض و دیوانه کرده است...» «شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام کرده و به خدا نسبت دهید، تا بر خدا دروغ ببندید، که آنان که برخدا دروغ بستند هرگز روی رستگاری نخواهند دید»^{۱۰}.

«... از پلید حقیقی که همان بتها باشند و نیز از سخن باطل - مانند دروغ، سخنان لغو، و شهادت دروغ - دوری گزینید»^{۱۱}.

«خداوند، البته که دروغ‌گوی ناسپاس را هدایت نمی‌کند»^{۱۲}.

از ابوجعفر (ع) روایت شده است:

«خداوند برای شر قفل‌هایی قرار داده است و کلیدی که به همه این قفلها می‌خورد شراب است»^{۱۳}.

از حضرت صادق (ع) نقل شده:

«هر دروغ‌گویی يك روز به خاطر دروغش بازخواست خواهد شد، مگر سه دسته، اول فردی که در جنگ حيله به کار برد و دروغ بگوید، دوم کسی که به قصد اصلاح میان دو طرف و کین‌زدائی از بین آنان دروغ بگوید، سوم کسی که به منظور حفظ روابط حسنه در میان خانواده خود، به دروغ وعده انجام کاری را به آنها بدهد، هرچند که (در اثر عدم توانائی و امکان) نمی‌خواهد آنرا به

انجام برساند»^{۱۵}.

خداوند در مورد نکوهش ظلم و ظالمان می‌فرماید:
«البته گمان مبرید که خداوند از کردار زشت ظالمان غفلت دارد، بلکه کیفر ظالمان را به تأخیر می‌اندازد تا آن روزی که چشمان آنها خیره و حیرانست»^{۱۶}.
از رسول‌خدا (ص) روایت شده است:

«از ستم کردن بپرهیزید، چون ظلم و ستم در قیامت، در محضر خدا تبدیل می‌شود به تاریکی و ظلمت برای ظالم»^{۱۷}.

خداوند در مورد «فاسق» نیز می‌فرماید:
«اگر شخص فاسقی برای شما خبر آورد. (به او اعتماد نکنید) و در اطراف خبر او به تحقیق بپردازید...»^{۱۸}.

امام صادق (ع) فرمود:

«اگر کسی به انجام کارهای فاسقانه تظاهر کند، حرمت او از بین می‌رود و غیبت او حلال می‌شود»^{۱۹}.

در باره تعدیل و توثیق نیز آیات و روایات فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

«... این کتاب - قرآن - بدون تردید راهنمای پروا پیشگان است، همان‌ها که به جهان غیب ایمان آورده‌اند، و نماز بپای می‌دارند، و از روزی خود انفاق می‌کنند»^{۲۰}.

«آن کسانی که در راه خدا دست به هجرت و جهاد زدند، امید نزول رحمت خدا برایشان وجود دارد»^{۲۱}.

«آنان که به‌خدا و اسلام ایمان آورده و در راه خدا هجرت و جهاد کردند، و هم آنان که مهاجرین را پناه و مسکن دادند، به‌راستی مؤمن هستند، و آموزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست»^{۲۲}.

السابقون السابقون اولئك المقربون. یعنی: پیشگامی در ایمان ملاک ارزش است. این آیات و روایاتی را که از نصوص استوار اسلامی هستند ملاحظه فرمودید، هیچکدامشان در صدد جرح و یا تعدیل فرد معین با شناسنامه خاصی نیستند، بلکه در صدد بیان احکام کلی می‌باشند، که در سایه آن احکام کلی، می‌توان در عالم خارج مصادیق را مورد شناسائی قرار داده و به جرح و تعدیل‌شان پرداخت؛ و این کارآئی رجالی اختصاص به مقطع زمانی خاصی ندارد و در جرح و تعدیل رجال همه اعصار از جمله معاصر کارآئی دارند.

بنابراین با استناد و استدلال به «نصوص» - قرآن و سنت - می‌توان در مسائل رجال‌شناسی، و جرح و تعدیل افراد، اظهار نظر نمود. لذا «نص» به این معنا و در این راستا، یکی از «ادله» جرح و تعدیل رجال است. منتها در تطبیق مفاهیم کلی نصوص اسلامی به موارد و مصادیق جزئی و مشخص خارجی آن باید فوق‌العاده دقت شود، و اثبات اینکه فلان فرد متصف به صفت ویژه‌ای که نصوص اسلامی روی آن نظر مثبت یا منفی دارد، هست یا نه، نیازمند «سند» و

مدرک مورد قبول عقل و شرع می‌باشد، تا حق کسی به‌ناحق تضییع نشود، و باطلی به‌نادرست حق جلوه داده نشود. به‌ویژه در تاریخ معاصر ما که از پیچیدگی جریانی مخصوصی برخوردار است، پای بسیاری از «جارجین رجال» که به سادگی افراد را تکفیر و تضییق می‌کرده‌اند، در همینجا می‌لفزیده است.

در رجال‌شناسی، تطبیق «نصوص شرعی» بر مصادیق خارجی آن، فقط و صرفاً با آشنا بودن به موازین و احکام کلی فقهی و اسلامی حل نمی‌شود، بلکه جارج و معدل باید نسبت به موضوعات خارجی متعلق به حوزه کارش نیز خبره و آگاه باشد، و در غیر این صورت به سادگی گول خورده، و حکم جرح و یا حتی حکم تکفیر مؤمنی را به‌ناحق صادر خواهد کرد؛ چنانکه «میرزا حبیب‌الله رشتی»، از روی ساده‌لوحی چنین کاری را درباره «شیخ هادی تهرانی» (معروف به شیخ هادی مکفر) انجام داد. يك نکته ظریف و قابل توجهی در اینجا هست که نمی‌توان بدون اشاره از آن گذشت و آن این‌که در موضوع رجال‌شناسی و جرح و تعدیل رجال تاریخ نیز همچون دیگر موضوعات و شئون زندگی، مسائل جدیدی پیدا شده و عناوین نوینی مطرح گشته است که می‌توان از مجموع آنها به‌عنوان «مسائل نوظهور و مستحدثه رجال‌شناسی تاریخ معاصر» یاد کرد.

عناوین و اوصافی همچون غریزدگی، تفکیکی بودن (یعنی معتقدین به جدائی دین از سیاست)، لائیک بودن، التقاطی بودن، فراماسونری، دهری، ماتریالیست، و یا گرایشها، تمایلات و وابستگی‌های رسمی و غیر رسمی افراد به مراکز استعماری جهان و.. همه و همه عناوین نوظهوری در رجال‌شناسی و تاریخ معاصر می‌باشند، يك مورخ و يك رجال‌شناس معاصر می‌خواهد بداند براساس چه موازینی می‌تواند در زمینه جرح و تعدیل این قبیل کسان عمل کند؟ آیا در چارچوب نصوص اسلامی مواردی وجود دارد که با مراجعه به آنها بتوان معیارهای جرح و تعدیل این قبیل کسان را به‌دست آورد، یا نه؟

در پاسخ باید گفت، نصوص یکی از پرمایه‌ترین و قوی‌ترین ادله جرح و تعدیل رجال تاریخ معاصر می‌باشد و در لابلای آن کلیاتی وجود دارد که اهل دقت می‌توانند حکم موارد جزئی از قبیل عناوین یاد شده را از آنها استخراج نموده و راجع به جرح و تعدیل متصفین آنها تصمیم بگیرند. مثلاً کار کسانی که از نظر پوشاک، خوراک، آداب و رسوم و ظواهر زندگی روزمره، خودشان را شبیه غیر مسلمانها و دشمنان مسلمین و اسلام نمایند، به عنوان «حرمت تشبه به کفار» مورد نکوهش قرار گرفته و اصولاً مسلمین از «تشبه به کفار» نهی شده‌اند.

صفت «غریزدگی» برای رجال یکی از مصادیق ساده آن به‌شمار می‌آید، و طیفهای گسترده و متنوع غریزدگان تحت عنوان «متشبهین به کفار» و مروجین ارزشها و رسومات بیگانه، در زمره مجروحین قرار می‌گیرند.

چنانکه کیفیت برخورد يك رجال‌شناس با کسانی که از نظر بینش و عمل «تفکیکی» هستند، یعنی دین را از سیاست و سیاست را از دین تفکیک می‌کنند،

از طریق مطالعه اخبار و احادیث مربوط به موضوع «ولایت» در متون اسلامی و شیعی؛ معلوم می‌گردد. چرا که اعتقاد به نظام امامت و ولایت به‌عنوان جزء تفکیک‌ناپذیری از تمامیت اسلام، همانا اعتقاد به وحدت و یگانگی دین و سیاست می‌باشد، و عدم اعتقاد به نظام امامت و ولایت، در واقع تفکیک دین از سیاست است.

بنابراین، در نصوص اسلامی، هر حکمی که دربارهٔ افراد غیر معتقد به نظام ولایت بیان شده باشد، همان حکم دربارهٔ اصحاب تفکیک معاصر، صادق می‌باشد. در روایات و متون حدیثی غیر معتقدین به نظام ولایت به‌شدت مورد طعن قرار گرفته و به اصطلاح از نظر رجالی مجروح شده‌اند. روی این اصل اصحاب تفکیک معاصر را نیز به دلیل همین مشی نادرست‌شان باید جزء رجال مجروح به شمار آورد.

در مورد عناوین متحدئه دیگر مانند لائیک، دهری، ماتریالیست، التقاطی، وابسته به‌خارج بودن و غیره نیز، عیناً همان‌گونه عمل می‌شود که اشاره گردید. یعنی محققین رجال‌شناس و مورخین، با مراجعه به کلیات نصوص اسلامی، حکم ویژهٔ هر یک از آنان را در آورده و براین اساس به جرح و تعدیل آنان نظر می‌دهند.

در پایان بحث مربوط به نص، ضرورت دارد به یک بحث جنبی دیگر نیز بپردازیم و شبیه‌ای را پاسخ بدهیم، و آن اینکه:

امکان دارد برخی‌ها تصور کنند که «اقوال علماء و صلحاء مسلمین» نیز جزء «نصوص شرعی» به‌شمار می‌آیند، و در چارچوب «نص» یکی از دلایل جرح و تعدیل می‌باشد.

لکن این حرف مقرون به حقیقت نیست، اقوال علماء و صلحاء مسلمین در رجال‌شناسی، و جرح و تعدیل افراد ارزشمند است و در صورتی که به حد اتفاق و اجماع برسد حجیت دارد و یکی از ادله است؛ لکن هرگز از افراد و مصداق عنوان «نص» به‌شمار نمی‌آید.

اگر اظهار نظر صلحاء و علماء مسلمین در مورد رجال، که ناشی از معلومات و اجتهاد شخصی آنهاست، حجیت دارد، به این خاطر که این اتفاق‌نظرها از دیدگاه عرف عقلائی نمی‌تواند بر «هیچ» و خطای محض استوار باشد.

اما در صورتیکه به حد شیاع و شهرت نرسد، باز دو حالت دارد: یا بر روی دلیل و سند مشخصی قرار گرفته است، و یا اینکه بدون ذکر سند و دلیل ابراز شده است. در صورت اول ارزش آن قول منوط به ارزشیابی آن سند و دلیل ویژه است. در صورت دوم نیز صرفاً یک اظهار نظر شخصی است، و ارزش علمی ندارد؛ هرچند که در علم رجال حدیث به جرح و تعدیل و توثیق، بدون ذکر دلیل افراد انگشت‌شمار خاصی همچون شیخ طوسی و امثال ایشان، ارزش داده شده است.

لکن آن نیز صرفاً و فقط به این دلیل نبوده است که شیخ طوسی عادل است

و قول او مورد اعتماد و وثاقت می‌باشد؛ بلکه علاوه بر این مطلب، به این نکته نیز توجه شده است که افرادی مثل نجاشی و شیخ طوسی (ره) از قدماء رجالیون، منابع احادیث و کتب را در زمینه جرح و تعدیل رجال در اختیار داشته‌اند که اکنون برخی از آن منابع از بین رفته است. و اظهارات امثال شیخ طوسی و نجاشی و غیره، در اینجا به‌عنوان «راوی» اقوال رجالیون و مورد اعتماد سابقتر از خودشان، دارای حجیت و ارزش می‌باشد، به‌همین دلیل است که توثیق مطلق رجالیون متأخر از آنها ارزش استنادی ندارد. و افرادی مانند شیخ منتجب‌الدین و ابن‌شهرآشوب مازندرانی نیز که حد واسطه بین عصر شیخ و نجاشی و متأخرین می‌باشند، از این نظر مورد اختلافند^{۲۴}.



۲. «سند»:

«سند» نیز یکی از «ادله» در رجال‌شناسی می‌باشد، و بایسته است با تعریف و تبیین مفهوم، و نیز چگونگی کاربرد آن در رجال‌شناسی و فن تراجم -زندگینامه‌نویسی- و تاریخنگاری، آشنا شویم.

در رجال‌شناسی، «سند» به‌مجموع مدارک، شواهد، قرائن روشن مکتوب، مصور و مضبوط، و کلاً به‌طرقی گفته می‌شود که به‌طور مستقیم صدور يك عمل و یا سخن معین، از شخص معینی را، که نشانگر عمل، فکر، موضع و عقیده اوست، به‌اثبات برساند.

بنابراین، انواع اقرارها، خاطرات، و دست‌نوشته‌های خود شخص، در صورتی که با اعمال زور و اجبار صورت نگرفته باشد، «سند» به‌شمار می‌آید، و در زندگینامه‌نویسی، جرح و تعدیل، و تاریخنگاری می‌توان از آنها به‌عنوان يك سند استفاده نمود. چنانکه برخی از عکسها، تصاویر و صداهای مضبوط شناخته شده «سند» تلقی می‌شوند. و همچنین گواهی و شهادت افراد قابل اعتماد، عاقل و عادل، مبنی بر اینکه صدور فلان‌جرم و بزهکاری، و یا فلان عمل خوب و نیک را، از شخص خاصی به‌طور مستقیم، شاهد بوده و رؤیت کرده و یا شنیده‌اند، نیز «سند» محسوب می‌شود.

چنانکه اگر شواهد و قرائن حالیه و مقالیه، وقوع عمل و یا صدور سخن خاصی از کسی را در يك شرایط محدود و قابل شناسائی، تأیید کرده و گواهی بدهد، این قرائن و شواهد در مجموع خود نوعی «سند» تلقی می‌شود. مثل اینکه انسان با مشاهده تناقضهای آشکار در گفتار و یا گفتار و کردار يك شخص، پی ببرد به‌اینکه او دروغ می‌گوید...

به‌طور کلی هر مدرک، شاهد، و قرینه‌ای که، به‌گونه‌ی یقین‌آور، دلالت بر وقوع امری و یا ارتکاب عملی، داشته باشد، «سند» به‌حساب می‌آید، اعم از اینکه از اقرار و گفتار، نگاره و نوشتار، گزارش و روایت (نقل) دیگران حاصل شود، و یا رؤیت و مباشرت عینی و بلاواسطه خود شخص پژوهشگر و رجال - شناس، به‌دست آمده باشد (سماع) البته «اسناد» در رابطه با نصوص و تلفیق و تطبیق با احکام و موازین شرعی و قانونی است، که به‌عنوان «دلیل» جرح و یا تعدیل محسوب می‌شود، لذا مدارک و اسناد در صورتی به‌عنوان «دلیل» در رجال‌شناسی شمرده می‌شوند، که دلالت بر ارتکاب يك عمل معروف و یا منکر توسط يك شخص بوده باشند، در غیر این صورت هیچ ربطی به رجال‌شناسی ندارد.

ارزش «سند» به‌معنای یاد شده - اعم از سند نوشته و مکتوب، و سند شفاهی که شهادت نامیده می‌شود، و قرائن و شواهد که نوعی دریافت عقلی و وجدانی است که از نظر عینی نیز قابل ادراک و احساس باشد - در دین اسلام و قرآن مجید مورد تأیید قرار گرفته است، و محور احکام فقهی بر این اساس استوار است.

در اینجا ترجمه کامل آیه‌ای از قرآن مجید را که ارزش این اسناد را می‌رساند می‌آوریم، هرچند که این آیه‌ها درخصوص «دین» و معاملات دیگر نازل شده‌اند، لکن تأکیدی که در آنها راجع به «سند» دریافت کردن در معامله‌ها و مکتوب نمودن آن در حضور «شهود» شده، عمومیت دارد، و ارزش این نوع اسناد را در همه موارد زندگی اجتماعی بشر تأیید می‌کند:

«ای اهل ایمان چون به‌قرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معین، سند و نوشته در میان باشد، و بایست نویسنده درستی، معامله میان شما را بنویسد، و از نوشتن ابا نکنند، که خدا بوی نوشتن آموخته، پس باید بنویسد، و مدیون نیز امضاء کند، و از خدا بترسد، تا از آنچه مقرر شده چیزی نگاهد (و نیفزاید) و اگر مدیون، شخصی سفیه یا خردسال است و شایستگی امضاء ندارد، ولی او به‌عدل و درستی امضاء کند. و دو تن از مردان را گواه و شاهد بیاورید، و اگر دو مرد نیابید يك مرد و دو نفر زن هرکه را طرفین راضی شوند گواه بگیرند، که اگر يك نفر آنها فراموش کند، دیگری را در خاطر باشد، و هرگاه شهود را (به مجلس و یا به محکمه فرا خوانند) از رفتن خودداری نکنند.

در نوشتن آن سند با تاریخ معین مسامحه و سهل‌انگاری نکنید، چه معامله کوچک و چه بزرگ باشد، این شیوه، درست‌تر است نزد خدا و استوارتر برای شهادت، و نزدیکتر است به اینکه شك و تردیدی در معامله پیش نیاید که موجب نزاع شود، مگر آنکه معامله نقد حاضر باشد که دست به‌دست میان شما برود، در این صورت باکی نیست که ننویسید.

و هرگاه معامله (متاع مهم و مال پر بهائی) کنید، در آن گواه بگیرید،

و نیایست به نویسنده سند و گواه معامله ضرری برسد (و بی‌اجر مانند)، اگر چنین کنید نافرمانی کرده‌اید، از خداوند بترسید و نافرمانی حکم او نکنید، خداوند به شما مصالح امورتان را تعلیم می‌دهد و او به هر چیز داناست.

و اگر در سفر باشید و نویسنده‌ای برای نوشتن سند قرض و معامله خود نیابید، برای وثیقه دین، گروی گرفته شود. و اگر برخی را امین دانند، به آن کس که امین شناخته امانت بسپارد و از خدا بترسید و به امانت خیانت نکنید، و کتمان شهادت ننمائید که هرکس کتمان شهادت کند، البته بدل گناهکار است، و خداوند یکتا از همه کارهای پیدا و پنهان شما آگاه است»^{۲۴}.

از این آیات شریفه، ضرورت و نیز ارزشمندی اسناد و شهود در روابط اجتماعی انسانها به‌خوبی دریافت می‌شود. البته برای پذیرش و تنفیذ اسناد دربارهٔ رجال، شرایط سخت، دشوار و فنی ویژه‌ای وجود دارد، و به محض دستیابی به یک اقرار، نوشته، و یا گواهی و شهادت دیگران دربارهٔ اشخاص، نمی‌توان به‌سادگی حکم جرح و یا تعدیل و تنزیه کسی را صادر کرد، بلکه لازم است آن مدارک و اسناد و گواهی‌ها از جهات و دیدگاههای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته و اصالت و دلالت آن بر مقصود و مطلب مورد نظر، آشکار و ثابت شود. جزئیات این مسئله را در بخش مربوط به «اصول جرح و تعدیل»، به‌گونه مفصل بحث و گفتگو کرده‌ایم.

۳. «شهرت و شیاع»:

یکی دیگر از دلایل جرح و تعدیل در رجال‌شناسی «شهرت و شیاع» است. منظور از عنوان بالا این است که یک فرد در محیط زندگی خود در جامعهٔ مسلمین، از نظر پاکدامنی، ایمان و نیکنامی، نیک رفتاری و نیک‌کرداری، و یا از جهت تسبک‌کاری، بزه‌کاری، بی‌مبالاتی و بدنامی، در حد بسیار گسترده‌ای، مشهور و زبانزد همگان باشد و این مسئله در آن محیط به‌حد «شهرت و شیاع» کامل برسد. «زین‌الدین الجعفی» معروف به شهید ثانی که از فقهای نامدار امامیه می‌باشد، در تعریف «شیاع» چنین گفته است:

«و هو اخبار جماعة به یغلب علی الظن صدقمم^{۲۵}».

یعنی: «شیاع» عبارت است از اینکه گروهی کثیر نسبت به یک موضوع خیر بدهند، به‌گونه‌ای که بر راست بودن اخبار آنان ظن غالب حاصل شود. حصول چنین شهرت و شیاعی، یکی از ادله برای تعدیل و یا جرح رجال محسوب می‌شود. شهرت و شیاع پیدا کردن بدنامی و بدکارگی یک شخص در محیط زندگی خود، موجب جرح اوست؛ چنانکه شهرت و شیاع او به نیکنامی و پاکی، باعث تعدیلش می‌گردد.

شهرت و شیاع به این معنا، نه تنها در رجال‌شناسی ارزش و حجیت دارد، بلکه در فقه اسلام و مسائل قضاوت نیز، یکی از ادله و طرق ثبوت يك موضوع می‌باشد^{۲۶}.

سبب ارزشمندی و دلالت «شهرت و شیاع» این است که با اخبار و گزارشهای که «متواتر» نامیده می‌شوند قرابت زیاد دارد، و در انسان نسبت به آن موضوع مورد پژوهش ایجاد «ظن غالب» می‌کند.

این قبیل اخبار که به صورت شهرت و شیاع درمی‌آید، هرچند که احتمال هست کاملاً و صد درصد درست نباشد، لکن در مجموع، عصاره‌ای از حقیقت را در خود نهفته دارد، و به طور اجمال کاشف از يك حقیقت می‌باشد.

در اینجا ضرورت دارد که يك مسئله حساس و ظریف دیگر نیز مورد بررسی قرار داده شود، یعنی تفاوت و مرز میان «شایعه» و «شیاع شهرت» باز شناخته شود. در ظاهر شباهت زیادی بین این دو مسئله وجود دارد، و عدم توجه به تفاوت‌های بنیادین آنها ممکن است موجب انحرافات و خطاهای جبران‌ناپذیری گردد. به‌ویژه در عصر کنونی که رسانه‌های گروهی و وسائل ارتباط جمعی و راه دور مانند روزنامه‌ها و نشریات ادواری، تلویزیون، رادیو، تلفن، پست و امثال اینها گسترش و پیشرفت زیادی پیدا کرده و یکی از کانالهای پخش شایعه و یا تقویت آن محسوب می‌شود، مخصوصاً اگر به انحصار يك دسته، باند و تشکل خاصی دربیاید. به‌رحال این دو مسئله (شایعه و شیاع و شهرت) تفاوتها و تمایزاتی دارند:

۱. معمولاً منشأ شایعه و عامل اصلی پخش آن ناشناخته و مجهول است، در صورت پی‌گیری و ریشه‌یابی آن، انسان می‌تواند به‌شخص موهومی به‌نام آقای «می‌گویند» برسد، در حالی‌که منشأ شهرت و شیاع مردمی هستند که در محیط خاص و محدود زندگی می‌کنند، و در صورت لزوم می‌توان با آنان تماس گرفت، و آنها حداقل هرکدامشان گوشه‌ای از مطالب مورد نظر ما را به‌طور مستقیم دیده و یا شنیده‌اند، و آن را به‌ما باز خواهند گفت، و یا اینکه مطالب قرینه‌ای دارند و آنها را به‌ما بازگو خواهند کرد.

۲. شایعات مربوط به يك موضوع و یا يك شخص در عین جهت‌دار بودن، معمولاً متناقض و متضاد هستند، یعنی به اصطلاح «هرکس چیزی می‌گوید»، در حالی‌که معمولاً اخبار مختلف مربوط به يك شهرت و شیاع مکمل یکدیگر هستند و یا حداقل با همدیگر متناقض و تعارض ندارند، علت این مسئله هم این است که شیاع از واقعیت خارجی سرچشمه می‌گیرد، بنابراین نمی‌تواند متناقض باشد، برخلاف شایعه که منشأ واقعی ندارد و بر اوام و بافته‌های افراد استوار شده است. و چون اوام متفاوتند، محصول آن‌که شایعه باشد، نیز متعارض از آب درمی‌آید.

۳. برای بازشناسی «شیاع» از «شایعه» راه سومی نیز وجود دارد، و آن

اینکه:

آنجا که دلیل جرح و یا تعدیل يك شخص، منحصرأ شهرت و شایع باشد، و دلیل دیگری در کار نباشد، لازمست «حالت سابقه» شخص متعلق شایع و یا شایعه در نظر گرفته شود، و برآن اساس نظر داده شود.

منظور از «حالت سابقه» فردی که اکنون این شایعه و یا شایع در مورد او میان مردم جریان دارد این است که قبلاً چگونه آدمی بود؟ آیا در سابق او مشهور به خوبی بود یا بدی؟ حالت سابقه شناخته شده او چیست و چگونه است؟

اگر شخص «حالت سابقه» مشخص و شناخته شده‌ای دارد، باید آن را ملاک بازشناسی شایعه از شایع قرار داد. یعنی هر چیزی که فعلاً برخلاف آن حالت سابقه انتشار یافته مادامی که دلیل خاصی نداشته باشد، به احتمال قوی «شایعه» است و نه «شایع و شهرت».

۴. راه دیگر برای بازشناسی شایع از شایعه این است که، در موارد بسیار مشتبه و غیر قابل حل، اگر مسئله «جرح» مطرح است و نه تعدیل و توثیق، باید «دفع جرح به شبهه» شود.

معنای «دفع جرح به شبهه» این است که ما می‌بینیم در میان مردم مطالبی راجع به مجروحیت و فسق شخص معینی جریان دارد، ولکن قادر نیستیم و دلیلی در دست نداریم که «شایعه» و یا «شایع و شهرت» بودن آن را تمیز بدهیم، آیا در اینجا که مسئله مشتبه است تکلیف ما به عنوان يك رجال‌شناس چیست؟

در اینجا لازمست شبهه‌ناك بودن مسئله را بهانه قرار داده، و مطالب رایج در جامعه را «شایعه» به حساب بیاوریم و شخص متعلق شایعه را جرح نکنیم. این را اصطلاحاً «دفع جرح به شبهه» می‌نامیم. مشابه این مسئله در مبحث حدود از فقه قضائی وجود دارد که آن را «دفع حد به شبهه» یا «ادراء الحدود بالشبهات» می‌نامند، یعنی به محض پیدا شدن يك «شبهه» و نقطه کور و تاریک در اثبات حد شرعی، حکم به سقوط حد می‌کنند. هر چند که قرائنی برخلاف آن موجود باشد^{۲۷}.

در رجال‌شناسی نیز مانند مبحث حدود فقه، در صورتی که شهرت و شایعی، مشکوک به «شایعه» بودن باشد و از این طریق جرح و اسقاط يك فردی حاصل شود، باید به آن شهرت و شایع مشکوک اعتناء نکنیم، و اصل را بر عدم مجروحیت و مجرمیت آن شخص بگذاریم. برای اینکه اصل بر عدم مجرمیت همه مسلمانان است، الا اینکه دلیل روشن و معتبری بیاید و آن را نقض کند.

اینها مباحثی است که تفصیل بیشتر آن را در بخش مربوط به «تعارض و ترجیح اصول و ادله جرح و تعدیل» آورده‌ایم، و در اینجا بیش از این مقدار گنجایش و ضرورت پرداختن به آن وجود ندارد. اما به‌هر حال باید به‌خاطر نقش چهره‌ساز و چهره‌سوز شایعه، به این مسئله با دقت هر چه بیشتر نگرسته شود.

۴. «اجماع علماء و صلحاء مسلمین»:

«اجماع» در اصطلاح فقه امامیه عبارتست از:

«اتفاق نظر کامل علماء و فقهای يك عصر در يك موضوع و مسئله ویژه»

فقهی، که به دلیل کاشف بودن از نظرگاه امام معصوم (ع) ارزشمندی و حجیت دارد»^{۲۸}.

توضیح اینکه اگر فقهاء و علماء طایفه نسبت به يك مسئله اتفاق نظر کامل پیدا کنند، این اتفاق نظر آنان حجیت و ارزش دارد، و خودبه‌خود کشف‌کننده این حقیقت است که نظر امام معصوم (ع) (امام عصر عج) نیز همین است. برای اینکه اگر نظر امام (ع) مبتنی بر امضاء و تأیید آن نبود از باب قاعده کلامی «لطف»، بر او لازم بود که به‌نحوی در میان فقهاء اختلاف نظر ایجاد کند، تا اجماع حاصل نشود.

بنابراین حجیت اجماع فقهی به دلیل «کاشفیت» آن از دیدگاه امام معصوم می‌باشد، و اگر در جایی عدم کاشفیت يك اجماع و اتفاق نظر علماء از دیدگاه امام معصوم (ع)، ثابت شود، دیگر آن اجماع حجیت نخواهد داشت.

برادران اهل سنت ما نیز از «اجماع فقهی» تعریف مشابهی دارند، لکن آنها صفت کاشف بودن از نظرگاه معصوم را در اجماع فقهی شرط نمی‌دانند^{۲۹}.

طبیعی است که به دلیل «تشریحی» بودن احکام فقهی، دخالت نظر معصوم در آن شرط است، و نظر برادران اهل سنت مبتنی بر خطا و اشتباه است. چون در نتیجه آن بشر مستقلاً در امر تشریح سهیم می‌شود و این غلط است. مفهوم اصطلاح اجماع در رجال‌شناسی یا مفهوم آن در فقه (اعم از فقه امامیه و اهل سنت) تفاوت دارد.

منظور ما از اجماع در رجال‌شناسی اینست که همه و یا اغلب قاطع صلحاء و علماء يك منطقه از مناطق مسلمان‌نشین و یا در سراسر جهان اسلام نسبت به صلاحیت، ایمان و پاکی سیاسی، اخلاقی، عبادتی، و مالی و... يك شخص مؤید باشند، و یا برعکس، اکثریت غالب و قاطع آنها، در تکذیب و جرح يك شخص معین اتفاق نظر داشته باشند، مانند اتفاق نظر صلحاء و علماء امت در ایران به انحراف و بلکه کفر و ارتداد سید احمد کسروی.

البته بدیهی است، که اگر علماء پیرو يك مذهب فقهی، کس دیگر از پیروان مذهب فقهی دیگری را «جرح» کنند و دلیلی برای آن نداشته باشند، جرح آنان نافذ شناخته نمی‌شود. چون احتمال تعصب مذهبی در کار هست. مثل اینکه پیرو مذهب حنبلی (و به‌شکل امروزی و هابیت) پیروان مذاهب فقهی دیگر را جرح کنند نمی‌تواند نافذ باشد.

البته این صلحاء و علماء در هر نوع از انواع جرح و تعدیل، باید دلایل و اسناد خود را نیز ذکر نمایند، تا نظر آنان علاوه بر جنبه «خبرثقه» و گواهی عدول، از جنبه مستند بودن نیز ارزشمندی خاص خود را به‌دست آورد.

چون حجیت اجماع صلحاء و علماء امت در جرح و تعدیل افراد یا ناشی از حجیت شیاع معتبر است، و یا ناشی از گواهی عدول، و یا ناشی از اسناد ومدارك عینی قابل ارائه، بنابراین اگر همه اینها در يك‌جا گرد آمده باشد، ارزش مضاعف پیدا می‌کند. به‌رحال چنانکه ملاحظه می‌فرمائید این نوع اجماع با

اجماع فقهی تفاوت زیادی دارد. شاید بتوان تفاوت‌های عمده آنها را بدین‌گونه مشخص نمود:

۱. حجیت و ارزشمندی اجماع فقهی ناشی از کاشفیت آن از نظر معصوم است، لکن حجیت این اجماع ناشی از این عناوین سه‌گانه می‌باشد:

شیاع و شهرت معتبر، شهادت عدول، اسناد و مدارک عینی.

۲. اتفاق نظر کامل علماء و فقهاء در اجماع فقهی ضرورت دارد، لکن در اجماع رجال‌شناسی این اتفاق آراء صددرصد ضرورت ندارد، و حصول اکثریت غالب کافی است.

چنانکه در مسائل منطقه‌ای اتفاق نظر صلحاء و علماء آن منطقه کافی است و به‌دیگر نقاط نیازی نیست.

۳. اجماع فقهی به‌حصول اتفاق نظر فقهاء انحصار دارد، لکن اجماع موردنظر ما در رجال‌شناسی اعم است و صلحاء مسلمین را که فقیه به‌معنای اصطلاحی کلمه نباشند نیز دربر می‌گیرد، و حتی معتمدین درجه اول و صلحاء عارف به مسائل و وظایف و لکن غیر دانشمند (به‌معنای حرفه‌ای) را نیز شامل می‌شود.

اجماع و اتفاق نظر علماء و صلحاء امت اسلامی در جرح و یا تعدیل رجال حجیت دارد، و از جمله ادله جرح و تعدیل در رجال‌شناسی است. با این حال در طول تاریخ در موارد معدودی چنین اتفاق بزرگ و همه‌جانبه برای تعدیل و یا جرح اشخاص معین صورت گرفته است. در تاریخ معاصر ما از نمونه‌های مربوط به اتفاق نظر و اجماع همه علماء و صلحاء امت اسلام و فرقه حقه جمع‌ری جهت تأیید و توثیق و تعدیل یک فرد معین، مورد مربوط به امام خمینی مدظله‌العالی می‌باشد. بعد از قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که دشمنان قسم‌خورده اسلام نسبت به‌جان عزیز امام سوءنیت داشتند، نه تنها علماء و صلحاء امت بلکه همه امت اسلام در ایران به اتفاق کامل آراء اعتماد و وثاقت صددرصد خود نسبت به شخصیت ممتاز امام را اعلام داشتند. در آن تاریخ علماء و صلحاء امت با هجرت دسته‌جمعی خود از شهرها به تهران و صدور اعلامیه‌های مناسب اتفاق نظر و اجماع خود را نسبت به فقاهت، مرجعیت و نیز وثاقت و عدالت کامل امام خمینی اعلام داشتند، و این در تاریخ تشیع کم‌نظیر است.

از نمونه‌هایی هم که صلحاء و علماء امت در تاریخ معاصر، بر جرح و بلکه بالاتر از جرح معمولی به ارتداد اشخاص بخصوص اتفاق نظر پیدا کرده و آن را به نحوی اعلان داشته‌اند، مورد مربوط به اعلان حکم ارتداد و کفر مطلق سید علیمحمدباب و سید احمد کسروی می‌باشد.

۵. «اصول عملی»:

یک رجال‌شناس و یک مورخ نیز درست مانند فقیهی که می‌خواهد مسائل مربوط به تکلیف مکلفین را روشن کند، برای جرح و تعدیل رجال یا سند و دلیل معینی از نصوص اسلامی دارد و یا اینکه ندارد. در صورتی‌که برای این منظور سند و دلیل معتبر و معینی نداشته باشد که به آن اتکاء کند، باید به دلیل ویژه‌ای

متکی شود که اصطلاحاً «اصول عملی» نامیده می‌شود.^{۴۰}

توضیح بیشتر این مطلب از این قرار است:

رجال‌شناس در آنجا که دلیل ویژه‌ای برای اثبات اینکه فلان شخص مجروح و یا موثق و عادل است، نداشته باشد، وضع ذهنی و پژوهشی او از چند حالت خارج نیست:

یا وضع سابق آن شخص را می‌شناسد، یعنی قبلاً از روی یقین اتصاف او به يك صفت خاص را می‌دانسته است، و یا اینکه از سابقه او نیز هیچ چیز نمی‌داند.

در صورت اول، باید آن «حالت سابقه» شخص را که مورد یقین رجال‌شناس است ملاک قرار بدهد. و حکم بر بقای حالت قبلی او و استمرار آن در زمان حاضر بکند، این را اصطلاحاً «استصحاب» می‌نامند و یکی از اصول عملی است. در صورت دوم نیز باید به «برائت ذمه» او حکم بکند، که اصطلاحاً «اصالت برائت» نامیده می‌شود، و یکی دیگر از اصول عملی است. البته در متدلوژی فقه، اصول دیگری نیز مانند اصالت تخییر و اصالت احتیاط و غیره وجود دارد که جزء «اصول عملی» محسوب می‌شوند، لکن آنها در رجال‌شناسی مورد ندارند، فقط از آن میان اصالت برائت و استصحاب است که در این دانش بیشترین کاربرد را حائز می‌باشند. برای اینکه هرچه بیشتر با این دو اصل عملی آشنا شده باشیم، لازمست دربارهٔ تك تك آنها به تفصیل توضیح جداگانه‌ای داده شود:

الف - «استصحاب»:

چنانکه گفته شد مورد استصحاب جاری کردن در جایی است که وضعیت و حالت قبلی يك فرد برای ما به‌طور یقین معلوم باشد، و در حال حاضر شك و تردید داشته باشیم که آن حالت سابقه - اعم از صفت موجب تعدیل و یا موجب جرح - همچنان باقی مانده و یا از بین رفته است. در اینجا باید به «بقاء حکم سابق و استمرار آن در حال حاضر» حکم بکنیم. بنابراین تعریف فشردهٔ استصحاب چنین خواهد بود: «استصحاب عبارت است از حکم به بقاء و استمرار حالت و صفت سابقه در يك فرد.»

پس اگر فردی قبلاً جزء فساق و مجروحین بوده و اکنون شك داریم که آن صفت فسق و بدکارگی هنوز در وجود او باقی است یا از بین رفته است؟ باید به‌شك خود اعتناء نکرده و او را همچنان جزء مجروحین و فساق تلقی کنیم.

همین‌طور اگر کسی قبلاً در نزد ما «مسلم العدالة» بوده است و یقین به پاکی او داشته‌ایم، اکنون در اثر تغییر شرایط و یا مثلاً جوسازی و شایعه‌پراکنی و امثال این چیزها، چنین وانمود شده که او عادل نیست، و هیچگونه سند مؤیدی هم در کار نیست، آیا در اینجا وظیفه رجال‌شناس چیست؟ باز هم وظیفه او استصحاب جاری کردن است، که طبق آن حکم به بقای صفت عدالت و پاکدامنی در وجود آن شخص داده می‌شود.

لازم به یادآوری است که برای تحقق استصحاب و صحت جریان آن لازمست امور ذیل در مورد يك شخص برای رجال‌شناس جمع شده باشد:

۱. «یقین»: رجال‌شناس باید یقین به‌حالت سابقه داشته باشد؛ به طوری که این فرد مشکوک فعلی، قبلاً در نزد او به‌طور «یقینی» یا جزء مجروحین و یا جزء عدول باشد.
۲. «شك»: همچنین ضرورت دارد در یقین او بعداً شك و تردید به وجود آمده باشد که آیا این فردی که قبلاً به‌طور یقینی دارای فلان اوصاف بوده، هنوز هم دارای آن اوصاف هست یا نه؟
۳. «اجتماع یقین و شك در وجود يك شخص»: لازمست این‌دو حالت نسبت به يك فرد که جارح و یا معدل متعلق استصحاب است مشترکاً حاصل شده باشند، یعنی شك و یقین به‌طور توأم در مردی که جارح و یا معدل رجال است، گرد آمده باشند.
۴. «تعدد و تمایز زمان متقین و مشکوک»: یعنی لازمست يك فرد در دو زمان جداگانه مورد تعلق یقین و شك ما قرار بگیرد، و حصول شك و یقین در آن واحد نباشد، یعنی «متقین» و «مشكوك» وحدت زمانی نداشته باشند.
۵. «یکی بودن متعلق شك و یقین»: یقین و شك جارح یا معدل باید مربوط و متعلق به‌يك فرد معین و خاص باشد، یعنی متقین و مشکوک يك متعلق مشترك داشته باشند.
۶. «سبقت زمانی یقین بر شك»: یعنی لازمست یقین ما حتماً مقدم بر شك و تردیدمان بوده و جلوتر از آن تحقق یافته باشد، و شك و تردید بر آن عارض شود.
۷. «بالفعل و واقعی بودن شك و یقین»: یعنی لازمست شك و تردید و نیز یقین ما يك امر واقعی باشند و به‌طور حقیقی حاصل شده باشند، نه يك امر فرضی و قراردادی و امثال اینها. اگر این ارکان و شروط هفتگانه درباره يك فرد حاصل گردید می‌توان از نظر رجال‌شناسی در مورد او اصل استصحاب را جاری ساخته و برآن اساس او را تعدیل و توثیق و یا جرح و اسقاط نمود.

به‌عبارت دیگر، دلالت استصحاب در رجال‌شناسی و ارزشمندی و حجیت آن منوط به‌اجتماع این ارکان و شروط است. چنانکه در مسائل فقهی نیز دقیقاً از همین قرار است. اسباب حجیت و ارزشمندی استصحاب در این دانش امور متعددی است که در موارد دیگر مانند علم فقه و نیز علم اصول و شیوه عقلاء یعنی در نحوه زندگی روزمره و عادی مردم نیز سبب ارزشمندی و حجیت آن گردیده است:

۱. «بناء عقلاء»: بنای عقلای جهان مبتنی بر این است که در زندگی عادی و روزمره خود به‌اصل استصحاب عمل کنند، حتی بدون آنکه با اصطلاح خاص آن آشنا شده باشند. چون هیچکس یقین سابق و قبلی خود را با شك عارض و بعدی نقض نمی‌کند و از بین نمی‌برد. و این همان استصحاب است.

۲. «عقل نظری»: در جایی که انسان قبلا نسبت به چیزی علم و یقین داشته و اکنون برایش شك عارض شده، عقل سلیم انسان حکم می‌کند انسان یقین خود را با يك شك و تردید نادیده نگیرد، و یقین قبلی را بر شك نوپدید ترجیح بدهد.

۳. «اخبار و روایات»: سوم اخبار و روایات متعدد و مستفیضی است که از امامان معصوم (ع) در مورد «عدم جواز نقض کردن یقین با شك و تردید» در متون روایی وارد شده، و دانشمندان علم اصول فقه به‌طور گسترده راجع به آنها بحث و بررسی کرده و نتیجه مثبت گرفته‌اند.

بنابراین از مجموع این مباحث، این مطلب به‌دست آمد که «استصحاب» یکی از اصول عملی است و در رجال‌شناسی جزء ادله جرح و تعدیل می‌باشد، منتها با توجه به جزئیات و تفصیلاتی که داده شد^{۳۱}.

ب - «اصل برائت»:

در اصطلاح دانش اصول فقه، اصل برائت را بر دوگونه بخش کرده‌اند:

۱. اصالت برائت عقلی.
 ۲. اصالت برائت شرعی.
- منظور از «اصالت برائت عقلی»، این است که، عقل نظری انسان حکم می‌کند به‌اینکه اگر کسی در وجوب انجام يك کار و حرمت ارتکاب آن، شك و تردید داشته باشد، و پس از جستجوی لازم نیز، سند و دلیل شرعی برای آن پیدا نکند، در صورت ترك آن عمل مشکوک‌الوجوب، هیچگونه مسئولیت ندارد و مورد بازخواست خداوند قرار نمی‌گیرد؛ چنانکه در صورت انجام عمل مشکوک‌الحرمه نیز استحقاق عذاب ندارد. و این حکم عقل سلیم انسان است که هرگونه بازخواستی را بدون ابلاغ تکلیف و تبیین و تعیین وظیفه، ناروا و قبیح می‌داند، و در چنین مواردی حکم به «برائت ذمه» فرد مورد نظر می‌کند.
- لکن منظور از «اصالت برائت شرعی» این می‌باشد که، شارع مقدس حکم به رخصت، اباحه، و عدم تکلیف فعلی برای مکلف، در موارد مشکوک بودن حکم واقعی بکند؛ مانند اینکه انسان تردید بکند که آیا به‌هنگام رؤیت هلال خواندن دعای مخصوص واجب است یا نه، و دلیلی هم برای آن پیدا نکند، در اینجا حکم شرعی «اباحه» می‌باشد. یعنی خواندن دعا برای او نه واجب است و نه حرام، بلکه «مباح» است، و شخص در انجام دادن و ندادن آن مختار می‌باشد.
- در رجال‌شناسی از این دوگونه برائت، فقط برائت عقلی کاربرد مستقیم دارد؛ چگونگی کاربرد آن نیز از این قرار می‌باشد:

اگر در مجرمیت و بزهکاری و ناشایستگی يك فرد، از دیدگاه مسائل تربیتی و اخلاقی، یا فکری و سیاسی و غیره، تردید داشته باشیم و در این میان «حالت سابقه» نیز وجود نداشته باشد؛ یعنی رجال‌شناسی نسبت به وضعیت و حالت پیشین او، هیچگونه آگاهی و سابقه ذهنی قبلی مشخص نداشته باشد؛ چه از نظر وثاقت و درستکاری و چه از نظر سوء پیشینه و بزهکاری؛ و هیچگونه دلیل و سندویژه‌ای

هم که بر روشن‌شدن وضعیت پیشین او کمک بکند؛ موجود نباشد؛ در چنین مواردی وظیفهٔ يك رجال‌شناس و مورخ این است که حکم به برائت او از هرگونه جرم و بزه‌کاری بکند، و به‌او به‌عنوان يك فرد نامطلوب و مجروح نگاه نکند. دلیل مشروعیت تمسک و استناد به‌اصل برائت در رجال‌شناسی، به‌طور دقیق همان دلایل، آیات و روایاتی است که دانشمندان اصول فقه، به‌آن تمسک نموده، و در مبحث «اصالة البرائة» و ذیل عناوینی همچون شبهات وجوبیه، تحریمی، حکمی، مصداقیه و غیره، به‌طور مفصل مشروعیت تمسک به‌آن و چگونگی این تمسک را بررسی کرده و به‌اثبات رسانده‌اند^{۳۲}.
از آن میان آیه‌ای است که در اینجا، ذکر می‌کنیم.
خداوند متعال می‌فرماید:

«... لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة و ان الله لسمیع علیم^{۳۳}».
یعنی: «... تا هلاک و نابود شود آن کسی که نابود شدنی است با دلیل و بینة، و نیز احیاء شود آن‌کس که احیاء شدنی است با دلیل و بینة.»

فشردهٔ پیام این آیه شریفه در رابطه با مسئله مورد بحث ما این است: چهره‌سوزی، مجروح‌کردن و نابود ساختن شخصیت يك فرد و از بین بردن حیثیت و آبروی او باید متکی به برهان و بینة باشد، چنانکه توثیق، تعدیل، چهره‌سازی و احیاء شخصیت يك فرد نیز باید متکی به برهان و بینة باشد. بدون برهان و بینة هیچکس را نمی‌توان جرح یا تعدیل (هلاک و احیاء) کرد. بنابراین، اگر در مواردی برای جرح و تعدیل افراد، «بینة»، دلیل و سند مشخصی وجود نداشته باشد، ضرورت دارد که بر برائت او حکم داده شود. این اصل هم در زندگینامه‌نویسی، هم در تاریخنگاری، و هم در تحلیل‌های سیاسی و اطلاعاتی دربارهٔ افراد و جریان‌های سیاسی و اجتماعی و فکری، قابل استفاده و مفید می‌باشد.

ج - «اصل حمل به صحت کردن عمل غیر»:

یکی دیگر از اصول که در رجال‌شناسی و زندگینامه‌نویسی کارآئی دارد، و معمولاً مورخین و تحلیلگران سیاسی و غیره نیز تا حدودی از آن بی‌نیاز نیستند، اصلی است که در دانش اصول فقه تحت عنوان «اصالة الصحة فی عمل الغير» شهرت دارد، و ما آنرا تحت عنوان بالا ذکر کردیم. این اصل بسیاری از گره‌ها و مشکلات زندگینامه‌نویسی را می‌تواند حل کند. این عنوان در صدد بیان این مطلب می‌باشد که وظیفهٔ ما به‌نام يك مورخ، رجال‌شناس و سیاستمدار مسلمان، این است که اعمال، رفتار، و کارهایی را که توسط دیگران انجام داده می‌شود، حمل بر صحت و حسن نیت کنیم؛ مگر آنکه

دلیل و سند مشخصی داشته باشد که غرض‌آلود، فاسد، باطل و بدهدف بودن آن عمل را به اثبات برساند.

روی این اصل، با به اصطلاح تحلیل‌های خودساخته و من‌درآوردی نمی‌شود دربارهٔ مسلمانان و مؤمنان، اصل را بر سوء ظن گذاشته و اعمال آنان را با توجیه و تأویل نادرست، حمل بر سوء غرض و تباهی بکنیم، و از این رهگذر سلامت شخصیت و منش‌شان را مورد سؤال قرار داده و زمینهٔ جرح‌شان را آماده کنیم. بلکه لازم است که اعمال مسلمین حتی‌الامکان حمل بر درستی و صحت شود، هم از نظر ماهیت، اهداف، و نیت، و هم از نظر آثار مرتبهٔ بر آن.

البته دو مورد را می‌توان از این مقوله جدا و استثناء نمود:

اول: شرایط اجتماعی و سیاسی که دارای جوی آلوده به تبلیغات سوء و آکنده از انواع شایعات منحرف‌کننده باشد، و یا انواع گوناگون بیماریها و انحرافات فکری، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی در آن رایج باشد.

در چنین شرایطی باید اصل را بر «سوء ظن» و فساد عموم گذاشت، و نسبت به اهداف افراد و سالم بودن آن مشکوک گردید، تا صحت آن ثابت شود.

دوم: در مورد افرادی که در محیط زندگی خود معروف به نیکنامی نباشند.

دلایل مشروعیت تمسک به «اصل حمل بر صحت کردن عمل دیگران» متعدد می‌باشد از آن جمله می‌توان به‌طور فشرده به‌موارد ذیل اشاره کرد:

۱. اتفاق نظر و اجماع قولی، که از رهگذر جستجو و تتبع در سخنان بزرگان دین به‌دست آمده است، مانند اینکه آنان در فقه سخن فرد مدعی صحت را بر سخن مدعی فساد مقدم می‌دارند.

۲. سیرهٔ عملی جامعه اسلامی در حمل بر صحت کردن کارهای دیگران در زمینه‌های مختلف مانند تصرفات، عبادات، معاملات و غیره.

۳. نظام زندگی اجتماعی بدون اعمال این اصل، اختلال پیدا کرده و فرو می‌پاشد؛ چرا که زندگی اجتماعی و مدنی بشر، مبتنی بر اعتماد متقابل اعضا تشکیل‌دهندهٔ پیکرهٔ جوامع است. و بدون اعمال و به‌کارگیری این اصل، چنین اعتماد متقابلی، هرگز نمی‌تواند حاصل شود^{۲۴}.

۴. آیات و روایات فراوانی که مسلمین را از به‌کار بردن «سوء ظن» دربارهٔ دیگران و برادران ایمانی‌شان نهی کرده است. مانند این آیه شریفه:

«ای باورمندان به‌خدا! از بسیاری ظن کردنها به‌پرهیزید، چرا که برخی از ظن کردنها گناه است، و کاوش در کار مردم نکنید، و نیز برخی از شما غیبت برخی دیگر را نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ البته که آن‌را ناخوش دارید، پس بپرهیزید در برابر خداوند که او توبه‌پذیر و مهربان است^{۲۵}».

این آیه شریفه، مسلمین را دستور می‌دهد که ظواهر رفتار و زندگی اجتماعی

افراد را ملاک داوری درباره آنان قرار داده، و با پرهیز از سوء ظن‌های بیمورد درباره دیگران، اعمال آنان را حمل بر صحت کنند.

بنابراین حمل بر صحت کردن کارهای دیگران از نظر اسلام به‌عنوان یک «اصل» است و به‌جز موارد استثنائی باید به‌کار گرفته شود.

۳- تفاوت ادله با اصول جرح و تعدیل رجال

نکته‌ای که در پایان بحث یادآوری آن لازم به‌نظر می‌رسد، این است که، به تفاوت موجود در میان «ادله جرح و تعدیل رجال» که تا اینجا به‌طور مشروح باز گفته شد، و قواعد، ضوابط و اصول جرح و تعدیل رجال، توجه داشته باشیم. ادله جرح و تعدیل نباید با قواعد و اصول جرح و تعدیل که در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت، یکی گرفته شود.

ادله جرح و تعدیل رجال، به‌مشابه منابع تغذیه دانش رجال‌شناسی و مسائل نظری زندگینامه‌نویسی به‌شمار می‌آید، و مورخان و زندگینامه‌نویسان و رجال‌شناسان با غوررسی همه‌جانبه در ادله جرح و تعدیل رجال، یک دسته ضوابط، قواعد و اصول معینی را برای اعمال جرح و تعدیل رجال استخراج می‌کنند، و برپایه آن قواعد و اصول استخراجی در مقام عمل اقدام به جرح و تعدیل رجال می‌نمایند.

از ادله و یا به‌تعبیر دیگر منابع جرح و تعدیل رجال، علاوه بر استخراج ضوابط و قواعد جرح و تعدیل، رجال‌شناسی می‌تواند علائم و نشانه‌های راهنمای بازشناسی رجال بهممنش و بیمارمنش را جهت اظهار نظر و اعمال جرح و تعدیل درباره‌شان، نیز استخراج، و مدون نموده و برای خود و دیگران راهنمای عمل در مقام رجال‌شناسی قرار بدهد. بدیهی است علائم راهنمای بهممنشی و بدممنشی چه تفاوت‌های عمده‌ای با قواعد و اصول جرح و تعدیل رجال دارد. با استمداد از این علائم، رجال‌شناسی می‌تواند حوزه تعلق رجال را تشخیص بدهد، و مثلاً بداند که فرد متصف به این صفات و علائم نمی‌تواند در ستون تعدیل‌شدگان قرار بگیرد، و یا برعکس نمی‌تواند در ستون مجروحین واقع شود. و سپس براساس قواعد و اصول موجود، اقدام به اظهار نظر نهائی درباره شخصیت آن افراد مورد نظر نموده و رأی به جرح و یا تعدیل‌شان می‌دهد.

روی این اصل «علائم راهنمای بهممنشی و بدممنشی» از نظر رتبه و جایگاه بحث، مقدم بر قواعد و اصول جرح و تعدیل می‌باشد. ضمن مبحث علائم راهنمای... درباره ابعاد عمومی شخصیت رجال بحث می‌شود و فرمول و یا جدول مناسبی برای نمایش تمام‌نمای شخصیت کامل یک انسان ارائه می‌گردد، و نشانه‌های معینی به دست خواننده محقق داده می‌شود تا بر پایه آنها میزان منفی و مثبت بودن شخصیت رجال را بازشناسی کند. در حالی‌که در مبحث مربوط به قواعد و اصول جرح و تعدیل رجال، خوانندگان با قواعد و اصول فراگیر مربوط به جرح و تعدیل آشنا می‌شوند، و به‌واسطه آن اصول فراگیر، رجال را در خارج از جدول نشانه‌های

بهمنشى و بدمنشى رجال در دو ردیف تعدیل شده (بهمنش) و مجروح (بدمنش، بیمارمنش) رده بندى مى کنند. ما در نوشتار بعدى علائم راهنمای بازشناسى بهمنشى و بدمنشى رجال را به طور مفصل به معرض بحث و بررسى خواهیم کشید. لذا در اینجا به همین مقدار اشاره اکتفا نموده و به جمع بندى مطالب این بخش از بحث خود مى پردازیم.

۴- فشرده سازی و جمع بندی مطالب

مطالبی را که در طول این بحث بیان گردید، بدین صورت مى توان فشرده و دسته بندی کرد:

۱. در زندگینامه نویسی و تاریخنگاری، اظهارات منفی و مثبت نویسندگان صاحب نظر و خیره درباره رجال تاریخ اصطلاحاً «جرح و تعدیل» نامیده مى شود.
 ۲. برای اعمال جرح و تعدیل درباره رجال تاریخ باید از چارچوب علمى محدود و ویژه ای بهره برداری کرده، و ضوابط، قواعد و اصول ویژه ای را به عنوان «ابزار» جرح و تعدیل به کار گرفت؛ چنانکه لازم است علائم راهنمائی کننده بخصوصی را برای بازشناسی خصایص و اوصاف رجال بهمنش و بدمنش به عنوان «معیار کار»، جزء برنامه تحقیقات رجال شناسی قرار داد.

۳. مجموعه قواعد، ضوابط، اصول و علائم راهنمائی بهمنشى و بدمنشى رجال از «منابع» عقلی و نقلی و ویژه ای به نام «ادله جرح و تعدیل رجال تاریخ» اتخاذ و تغذیه مى شوند.

۴. عناوین اصلی مجموع «ادله عقلی و نقلی جرح و تعدیل رجال» عبارتند از:

۱. نص.
۲. سند.
۳. شهرت و شیع.
۴. اجماع علماء و صلحاء امت.
۵. اصول عملی.

پی نوشتها:

- ۱- ر.ك: اصول الفقه ج ۳- ۵۱/۴، ببعده، شیخ محمدرضا المظفر، و نیز کتاب سنت، نشر حر قم به قلم نگارنده
- ۲- سورة تبت / ۱۰۲
- ۳- سورة اعلی (الانسان) / ۵ به بعد
- ۴- ر.ك: اختیار معرفة الرجال (کشی) / ۱۸۵، با تحقیق مصطفوی، چاپ دانشگاه مشهد، و نیز معرفة الحدیث ببهودی، بخش مربوط به «ضعف»
- ۵- قیاس در فقه بر دو نوع است، یکی قیاس منصوص العله نام دارد، و منظور از آن این است که انسان در مقام استنباط احکام، حکم متعلق به يك موضوع ویژه را به موضوع دیگری که مشابه آن موضوع است سرایت و تعمیم بدهد، البته با استناد به دلیل مشترکی که دارند و در یکی از آنها علت حکم منصوصاً بیان شده باشد. این نوع قیاس جایز است. دوم قیاس «مستنبطه العله» نام دارد، و منظور از آن این است که پژوهشگر و مجتهد با تکیه بر حدس و گمان خود، در مقام استنباط احکام، دلیل خاص يك موضوع ویژه را به يك موضوع دیگر تعمیم و سرایت بدهد، بدون آنکه علت حکم در یکی از آن دو مورد نصوصاً ذکر شده باشد. این نوع قیاس از

نظر فقه امامیه حرام است. و در روایات متعدد تمسک به آن شدیداً منع شده است. جهت اطلاع بیشتر. ر.ک: اصطلاحات الاصول / ۲۱۶. علی مشکینی اردبیلی، چاپ قم، و نیز اصول الفقه شیخ مظفر ج ۳ / ۱۸۱/۴ به بعد چاپ نجف.

۶- ر.ک: اختیار معرفة الرجال (کشی) با تحقیق و تصحیح مصطفوی، شمارهٔ مسلسل‌های ذیل: ۱۳۱، ۱۳۹، ۲۶۰، ۳۵۳، ۳۵۸، ۴۰۵، ۵۱۴، ۶۸۰، ۷۳۵، ۱۰۲۸ و غیر اینها و نیز به کتاب معرفة الحديث بهودی صفحه ۶۸ به بعد، مبحث «الفاظ جرح» و منابع مشابه دیگر مراجعه شود.

۷- سورة انفال / ۴۷

۸- سورة ماعون / ۶، ۵

۹- میزان الحکمه ج ۴/۴، ری شهری و نیز صفحات ۳۲ تا ۳۴ آن کتاب دیده شود، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی قم

۱۰- بقره/۲۷۶

۱۱- سورة نحل/۱۱۶

۱۲- سورة صبح/۲۹

۱۳- سورة زمر/۳

۱۴- سفینه البحار ج ۲/۴۷۳، ماده «کذب»، شیخ عباس قمی، چاپ قم

۱۵- همان مدرک

۱۶- سورة ابراهیم/۴۰

۱۷- سفینه البحار (سابق) ج ۲/۱۰۵، ماده «ظلم»

۱۸- سورة حجرات/۶

۱۹- سفینه البحار ج ۲/۳۶۱

۲۰- سورة بقره/۲۰۳

۲۱- سورة بقره/۲۱۸

۲۲- سورة انفال/۷۴

۲۳- ر.ک: معجم رجال الحديث ج ۱/۵۷، سید ابوالقاسم خوئی، چاپ اول، مطبعة الاداب فی النجف الاشرف

۲۴- سورة بقره/۲۸۲-۳

۲۵- اللیمة الدمشقیة ج ۳/۶۷، با تصحیح و تحشیة کلانتر. و نیز برای آشنائی تفصیلی با مفهوم شهرت و حجیت آن در فقه ر.ک: اصول الفقه مظفر ج ۳-۴/۱۶۳

۲۶- ر.ک: همان مدرک

۲۷- ر.ک: وسائل الشیعه ج ۱۸/۳۳۵، شیخ حر عاملی چاپ تهران مکتبه الاسلامیه (کتاب الحدود، ایواب مقدمات الحدود، باب ۲۴).

۲۸- ر.ک: اصول الفقه مظفر ج ۲/۹۳، چاپ قم، نشر دانش اسلامی، محرم ۱۴۰۵ ه ق

۲۹- ر.ک: علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید / صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶، محمدجواد مغنیه، چاپ بیروت دارالعلم للملایین

۳۰- اصطلاح «اصول عملی» از دانش عمیق و پرمایهٔ اصول الفقه به عنوان عاریت علمی اخذ شده است.

و برای آشنائی بیشتر و ریشه‌ای‌تر با مفهوم آن به کتاب پر ارج «اصول الفقه مظفر ج ۱/۲۶۷» به بعد، و نیز کتاب گرانقدر «فرائد الاصول» مشهور به «رسائل» شیخ مرتضی انصاری ره مراجعه فرمائید.

۳۱- در نگارش مبحث استصحاب از منابع ذیل بهره‌گیری شده است: خلاصه خزائن الاحکام، مبحث استصحاب، تألیف میرزا آقا فاضل دربندی، چاپ سنگی تبریز، رسائل شیخ مرتضی انصاری (محتی) صفحه ۳۱۸ تا ۴۳۰، اصول الفقه مظفر ج ۳-۴/۲۷۵ به بعد

۳۲- ر.ک: الاصول الاصلیة والقواعد الشرعیة ۱۷-۲۱۲، سید عبدالله شبر، قم منشورات مکتبه المفید، اصطلاحات الاصول ۷/۴۴، علی مشکینی اردبیلی، قم چاپخانه حکمت، فرائد الاصول (رسائل) ۱۹/ به بعد، چاپ سنگی ایران. (محتی به حواشی همدانی، کرمانی، و با مقدمه شهاب‌الدین نجفی مرعشی.)

۳۳- سورة انفال/۴۲.

۳۴- عناوین اصلی برخی از مطالب این قسمت به گونه نقل آزاد از کتاب اصطلاحات الاصول، سابق، صفحات ۵۱ و ۵۲ اخذ شده است.

۳۵- سورة حجرات/۱۲